



درباره

شاید بسیاری از خوانندگان، پس از مطالعه این گفت و شنود، چون ما به این باور برسند که گفتنیهای ناب و جذاب در باره شخصیت‌های بزرگ علمی و تاریخی، لزوماً نزد اطرافیان آنان نیست که محقق با انگیزه و موشکاف می‌تواند قلیل بسیاری از ناگفته‌ها را مسخر خویش سازد. «ابوزید» از طلاب پژوهنده لبنانی و دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث و مقیم حوزه علمیه قم است که داستان آشنائی خویش با شخصیت و اندیشه شهید صدر و نیز تحقیق مبسوط خویش در باره ابعاد گوناگون حیات آن بزرگوار را در گفت و گوی حاضر بیان داشته است. او مولف کامل‌ترین مجموعه در باره حیات علمی، اجتماعی و سیاسی آیت الله صدر است که در ۵ جلد نفیس در بیروت منتشر شده است، عنوان کتاب: محمد باقر الصدر السیره والمسیره فی حقائق ووثائق... عرض تفصیلی موقل لسیره الشهید الصدر من الولاده حتی الشهاده.

«شهید صدر و چالش‌های حوزه و دانشگاه»
در گفت و شنود شاهد یاران با ابوزید العالمی

آمریکائیا پس از سقوط صدام، پرونده شهادت آقای صدر را برده اند!...

آقای خوئی هستند و اگر ایشان شیوه آقای حکیم را ادامه بدهند، من حاضر مرجعیت ایشان را تأیید کنم. آقای صدر خودشان رفتند و با آقای خوئی مشورت کردند و گفتند من دو شرط دارم. آقای خوئی روشن بینی و بصیرت آقای صدر را قبول داشتند و معمولاً به شرطهای آقای صدر پاسخ مثبت می‌دادند. یکی از شرطها این بود که آقای خوئی، تصدی اجتماعی را از همان نقطه که آقای حکیم به اتمام رسانده بودند، شروع کنند، نه اینکه خودشان برنامه خاصی داشته باشند و از سفر شروع کنند و دیگر اینکه آقای صدر گفتند که مسئله وکلای آقای خوئی دست من باشد و من تعیین کنم که هر کسی کجا برود و کجا باشد. آقای خوئی قبول کردند و گفتند مانعی نیست و از این مرحله به بعد، آقای صدر مرجعیت آقای خوئی را تأیید کردند. این وضعیت یک سال و خرده‌ای برقرار بود و حرکت و جنبش عراق، کمی آسوده‌تر ادامه پیدا کرد تا مسئله اخراج ایرانیها از عراق پیش آمد که بسیار حساس و در واقع، اولین امتحان برای آقای خوئی بود. آقای خوئی در این وضعیت به لندن سفر کردند. اطرافیان امام از این اقدام ایشان، بسیار ناراضی بودند و این مساله در خاطر ایشان پیداست. خود امام هم بسیار ناراضی بودند. آقای صدر هم بسیار تعجب کردند و چند ساعت قبل از رفتن آقای خوئی به لندن، نزد ایشان رفتند و اعتراض کردند و گفتند، «به محض دریافت این خبر، می‌خواستم نزد شما بیایم و بخواهم اعلامیه‌ای بدهم که طلاب در نجف بمانند، ولی شنیدم که می‌خواهید به لندن بروید.» آقای خوئی گفتند که بیمار هستند و پزشکان توصیه کرده‌اند که ایشان باید به لندن بروند. آقای صدر خیلی اصرار کردند که ایشان بمانند، ولی آقای خوئی نپذیرفتند. بالاخره آقای صدر گفتند حداقل یک فتوایی بدهید که طلاب از نجف خارج نشوند. آقای خوئی گفتند شما از قول من نقل کنید که من از این بابت ناراضی هستم. آقای صدر گفتند که این کافی نیست و شما باید خودتان بنویسید، چون من اگر نقل کنم، اطرافیان شما حرف مرا تکذیب می‌کنند. آقای خوئی گفتند خیر تکذیب نمی‌کنند و به مسافرت رفتند و اطرافیان آقای خوئی هم گفته آقای صدر را تکذیب کردند و این اولین برخورد علنی بین آقای صدر و اطرافیان آقای خوئی بود.

از همین جا بود که آقای صدر تقریباً به این نتیجه رسیدند که

بله، ایشان هر هفته پنجشنبه‌ها با بعضی از شاگردانشان جلسه داشتند؛ از جمله سید کاظم حائری، سید محمودهاشمی، سید محی‌الدین مازندرانی، سید نورالدین اشکوری، مرحوم عبدالغنی اردبیلی که ثابت بودند و بعضیها هم متحرک بودند و می‌آمدند و می‌رفتند. در آن جلسه این مسئله مطرح می‌شود و بعد از بررسی به این نتیجه می‌رسند که امام، خودشان را به عنوان مهمان در نجف معرفی کرده‌اند و نیز نزد مردم عراق و عربها از شهرت لازم برای احراز مرجعیت در آنجا، برخوردار نیستند و عمده شهرت ایشان در ایران است و در مجموع در نزد اعراب موقعیت آقای حکیم را پیدا نمی‌کنند و لذا مطرح شد که چه کسی باید در عراق مرجع شود. با آنکه آقای صدر به



در سال ۱۹۷۵ تعلیقه ایشان بر منهج
الصالحین چاپ شد. بر اساس اسناد، یکی از
کتابفروشیها در یک روز، تعداد ۲۵۰ جلد از
این کتاب آقای صدر را فروخت. کتاب فتوای
الواضحه هنوز در صحافی بود که چهار هزار
نسخه از آن به فروش رفت. شش هزار نسخه
آن طی بیست روز فروخته شد. طی یک ماه
آقای صدر دوباره ده هزار نسخه از این کتاب
را چاپ کردند.

مرجعیت تام امام در ایران معتمد بودند، ولی ایشان و اعضای آن مجلس به این نتیجه رسیدند که در آن شرایط زمانی و مکانی، نمی‌توان مرجعیت امام را در عراق، همه‌گیر کرد. شاگردان آقای صدر گفتند که شما خودتان باید متصدی امر مرجعیت شوید و ما شما را معرفی می‌کنیم و مخالف تأیید مرجعیت آقای خوئی بودند. آقای صدر گفتند که در حال حاضر

بی تردید نقش شهید صدر در ایجاد جنبشهای فکری و سیاسی اسلامی در عراق و کشورهای اسلامی و همجوار غیرقابل انکار است. به طور مشخص افکار عمومی از چه مقطعی شاهد ایفای این نقش بود؟ ابتدا باید به تاریخ جنبشهای اسلامی در عراق نگاهی بیندازیم. می‌دانید که آقای صدر جزو مؤسسين حزب الدعوه عراق بودند، ولی دو سه سال از تأسیس این حزب نگذشته بود که به دستور مرحوم آیت الله سید محسن حکیم از این حزب خارج شدند، ولی از نظر فکری، همکاری خود را با حزب الدعوه ادامه و در این زمینه، کارها و فعالیتهایی را انجام دادند، از جمله در تنظیم خط مشی و برنامه‌های حزب کمک می‌کردند. خلاصه اینکه از نظر فعالیت رسمی و عملی، حزب را راه کرده بودند، اما از نظر فکری، با آن همکاری داشتند. این وضعیت تا رحلت آقای حکیم ادامه داشت. آقای حکیم تمایلی نداشتند تمایلات حزبی در میان اطرافیان آشکار باشد. حزب الدعوه زیر سایه آقای حکیم فعالیت می‌کرد و حتی اعضای حزب الدعوه در دفتر و تشکیلات آقای حکیم کار می‌کردند، مثلاً افتتاح کتابخانه‌های آقای حکیم به دست حزب الدعوه بود، ولی تحت این نام، فعالیت نمی‌کردند، بلکه تحت نام آقای حکیم، این فعالیتها را انجام می‌دادند. شیوه های آقای خوئی و آقای حکیم و امام خیلی با هم فرق می‌کنند. آقای حکیم با اینکه فعالیت سیاسی آشکار نداشتند، اما گرایشهای اجتماعی و سیاسی ایشان، علنی بود، اما آقای خوئی در این حد هم دخالت نمی‌کردند، لذا می‌بینید هنگامی که آقای صدر، پس از رحلت آقای سید محسن حکیم، نامه‌ای برای پسر ایشان، سید مهدی حکیم می‌فرستند، در آن به نکات خاصی اشاره می‌کنند. مثلاً می‌نویسند ما پس از رحلت آقای حکیم، سایه‌ای را که بر سرمان داشتیم از دست دادیم. این اشاره نشان می‌دهد که آقای حکیم حامی مهمی برای جنبشهای اسلامی در عراق بوده‌اند. البته آقای صدر از آقای سید محسن حکیم توقع بیشتری داشتند، ولی بالاخره آقای حکیم در زمینه امور سیاسی و اجتماعی، گرایشهای و فعالیتهایی داشتند که آقای خوئی نداشتند. پس از رحلت آقای حکیم، آقای صدر به تثبیت مرجعیت حضرت امام تمایل داشتند و این مسئله را در مجلس استشاری خودشان مطرح می‌کنند.

مجلس استشاری؟

خودشان وارد عرصه مرجعیت شوند؟

این اوایلش بود. چند ماه بعد آقای صدر به این نتیجه رسیدند که تأیید مرجعیت آقای خونی، مناسب نبود، یعنی راه حل قاطع مسئله نبود. ایشان دوباره مسئله مرجعیت حضرت امام را در جلسه استشاری هفتگی مطرح کردند و دوباره همان بحث مطرح شد که امام رانمی توان مرجع عراق اعلام کرد و زمینه‌های لازم برای مرجعیت ایشان در عراق فراهم نیست و لذا، آقای صدر عملاً از سال ۱۹۷۳ میلادی به عنوان مرجع مطرح شدند. این مطرح شدن آقای صدر به عنوان مرجع به چه شکل بود؟ آقای صدر گفتند من شخصاً نمی خواستم وارد عرصه مرجعیت شوم، ولی بر خوردهای منفی و نادرست اطرافیان آقای خونی باعث شد که من مرجعیت را قبول کنم و خود مردم خواستند که آقای صدر مرجع شوند، چون با توجه به فعالیت جنبشهای اسلامی و حزب الدعوة، مردم می خواستند که یک حامی و پشتیبانی پیدا کنند، چون می دیدند که آقای خونی، در امور اجتماعی و سیاسی از آنها حمایت نمی کنند و آنها نمی توانند از کسی تقلید کنند که گرایش اجتماعی ندارد. آقای صدر می خواستند حتی امکان تصدی و رهبری اجتماعی به دست آقای خونی بماند، ولی با شرایطی که پیش آمده بود و با احساس مسئولیت اجتماعی و سیاسی توسط آقای صدر، ایشان بیش از این سکوت را جایز نمی شمردند و لذا قبول کردند که به عنوان مرجع وارد میدان مبارزه شوند. بعد هم که در سال ۱۳۷۴ (۱۹۷۴ میلادی) مسئله اعدام شیخ عارف بصری و آن پنج نفر پیش آمد که مسئله فوق العاده حساسی بود.

از شاگردان آقای صدر بودند؟

بله (بعضی این شهدا از شاگردان ایشان بودند، وبقیه از مریدین). در سال ۷۲ و ۷۳ هجری هجوم گسترده و شدیدی از طرف عیثیها به حزب الدعوة شروع شد و بسیاری از اعضا و سرمداران آن را دستگیر، زندانی و اعدام کردند. آن سال برای حرکت اسلامی در عراق، سال بسیار فاجعه‌باری بود. آقای صدر به این نتیجه رسیدند که اگر اینها مرجعیتی نداشته باشند که به او پناه



در سال ۸۱ که آقای خونی به لندن رفتند، آقای صدر نزد امام رفتند و می خواستند که یک عملیات شهادت طلبانه انجام بدهند و گفتند من به این موضوع اقدام نمی کنم مگر اینکه تأیید امام را بگیرم. خود آقای صدر، مرجع تقلید بودند، ولی این را نزد امام مطرح کردند. امام گفتند من نمی دانم. آقای صدر از این جواب چنین نتیجه گرفتند که شاید امام صلاح نمی دانند که آقای صدر به حرم مطهر بروند و چنین اقدامی کنند.

ببرند، وضعیت بسیار دشوارتر و خطرناک تر می شود، لذا مرجعیت ایشان علنی تر و آشکارتر شد و در سال ۱۹۷۵ به طور رسمی مرجعیت خود را اعلام کردند. یکی از نتایج ارزشمند مرجعیت آقای صدر این بود که حرکت اسلامی، یک حامی و پشتیبان خوب پیدا کرد ولی برد و گسترش سخنان آقای صدر به اندازه آقای حکیم نبود، چون اطرافیان حوزه از او ناراضی بودند.

چرا؟

چون ایشان وارد مسائل سیاسی می شدند و کلاً حوزه، ورود به عرصه سیاست را قبول نداشت؛ مثل موضعگیری حوزه قم نسبت به امام، خیلیها هم در حوزه قم، از حرکت سیاسی امام ناراضی بودند. از طرفی آقای صدر به هنگام اعلام مرجعیت، هنوز چهل سال بیشتر نداشتند و این سن، در میان مراجع، بی سابقه و یاقوق العاده کم سابقه است، به همین دلیل به همان نسبت که در خارج حوزه از مرجعیت آقای صدر استقبال شد،

در داخل حوزه وضعیت شکل دیگری داشت. در آنجا بعضیها حتی ایشان را به عنوان مجتهد هم قبول نداشتند، چه رسد به مرجعیت، ولی از لحاظ مردمی خیلی از مرجعیت ایشان استقبال شد. مرجعیت آقای صدر تا چه حد توسعه پیدا کرد؟

مردم بسیار زیاد استقبال کردند مخصوصاً در عراق و لبنان، و از استفاهاتی که به دست آمده معلوم می شود که در لبنان مقلد کمی نداشتند. مثالی می زنم. در سال ۱۹۷۵ تعلیقه ایشان بر منهاج الصالحین چاپ شد. بر اساس اسناد، یکی از کتابفروشیها در یک روز، تعداد ۲۵۰ جلد از این کتاب آقای صدر را فروخت. کتاب فتاوی الواضحه هنوز در صفحافی بود که چهار هزار نسخه از آن به فروش رفت. شش هزار نسخه آن طی بیست روز فروخته شد. طی یک ماه آقای صدر دوباره ده هزار نسخه از این کتاب را چاپ کردند. دوباره چند ماه دیگر چاپ دوم کتاب، به بازار عرضه شد. این مثال را زدم برای اینکه ببینید رساله های عملیه عجیبی روبرو می شد. بر خلاف حوزه که از ایشان استقبالی نکرد. شاگردان و اطرافیان آقای خونی به آقای صدر فشار می آوردند که ایشان اعلامیه بدهند که مرجعیت ایشان در طول مرجعیت آقای خونی است و مرجعیت ایشان، مزاحم مرجعیت آقای خونی نیست و ایشان از

شاگردان آقای خونی هستند. یعنی قضیه تا این حد رسیده بود. این رفتار اطرافیان بود، با اینکه خود شاگردان آقای خونی می دانستند که مرجعیت عام بعد از آقای خونی به کسی جز آقای صدر نمی رسد. و من از سید جعفر صدر نقل می کنم که ایشان یعنی سید جعفر، یک روز در خدمت مرحوم میرزا جواد تبریزی بودند با حضور سید حسین هادی صدر، و آقای حسین صدر با حضور میرزا تبریزی یک داستانی از خود میرزا نقل کرد، که یکی از آقایان به آقای صدر اعتراض می کردند، میرزا جواد به ایشان گفت: اعتراض کردی یا نکردی، مرجعیت بعد از آقای خونی به هیچ کس جز سید محمد باقر صدر نمی رسد. آن آقا گفت: اینها معمر نیستند، یعنی عمرشان کم است، منظورشان

آقای صدر در این زمینه اعلامیه ای می دادند.

بله، اعلامیه را دادند و من در کتاب آن منتشر کردم. و اطرافیان آقای خونی در نوشته هایشان و مجله هایشان خیلی منتشرش می کنند، ولی باید دید سبب صدورش چه بوده است محض تجلیل از استاد خویش نبود. آقای صدر در جایی گفته بودند که فلاحتی از طرف آقای خونی نزد من آمده و گفته که باید اعتراف کنید که چاپ رساله عملیه چیزی است و مرجعیت چیز دیگری و من مزاحم مرجعیت آقای خونی نمی شوم، مسئله تا این حد صراحت داشته است و فرورتنی آقای صدر به آنها خیلی کمک کرد.

آقای صدر رساله رایگان به کسی دادند؟

به بعضی از شخصیتهای علمی دادند، ولی اکثر آفروخته شد و آن رقم عجیبی که گفته، همگی حاصل فروش رساله بود. به هر حال آقای صدر در داخل حوزه، حامی نداشتند و می دانستند اگر وضعیت دشواری پیش بیاید، نمی توانند از داخل حوزه، متوقع کمک و همراهی باشند.

یعنی اگر دستگیر شوند یا در معرض شهادت قرار بگیرند، ایشان توقعی نداشتند که حوزه حمایت چندانی بکنند.

بله، آقای صدر به این نتیجه رسیده بودند.

آقای صدر در مقطعی از مرجعیت خود، به دلیل گرایشات و فعالیتهای سیاسی، قاعدتاً از حوزه نجف فاصله می گیرند و به دلیل هم سخن بودن شیوه شان با امام، به ایشان نزدیک می شوند.

از این ارتباط و نزدیکی چه گفتنیهای دارید.

در سال ۸۵ هجری که امام وارد نجف شدند، آقای صدر به استقبال ایشان رفتند و مردم را هم برای استقبال ایشان آماده کردند. بعد از ایشان پرسیدند که آیا شما در ایران حزبی دارید که برای شما کار کند؟ امام گفتند خیر. می دانید که این شیوه امام در مبارزه مبتنی بر حرکت مردمی بود و به حزب و این گونه سازماندهیها اعتقادی نداشتند. آقای صدر تعجب کرده و به شاگردانشان گفته بودند، «تعجب می کنم که امام بدون داشتن یک حزب که برای اهداف ایشان فعالیت کند، چگونه می توانند به اهداف خود برسند؟» این یکی از تفاوتهای امام و آقای صدر است، چون آقای صدر قبل از برقراری حکومت اسلامی، معتقد به تشکل و فعالیت حزبی بودند و حضرت امام معتقد بودند که حرکت باید توسط عامه مردم صورت بگیرد، به زودی شایع شد که بین حضرت امام و آقای صدر از نظر شیوه های مبارزاتی، اختلاف نظر هست. یکی از شاگردان آقای صدر به نام حسان حسانی که فکر می کنم دو سال پیش فوت کرده باشد، رفت پیش ایشان و گفت، «شنیده ام که شما با جنبش امام مخالفید. آمده ام نظر شما را بدانم.» آقای صدر جواب دادند، «او محبوب ترین و نزدیک ترین شخصیت برای من است.»

از جمله مبارزاتی که از اروپا می آمدند؛ آقای دکتر صادق طباطبایی بودند. آقای صدر اصرار داشتند که بعضی از شعرهای مبارزان در اروپا باید اصلاح شوند. مثلاً بعضیها، عکس چهگوارا را به عنوان انقلابی می آوردند و شعرهای او را مطرح می کردند. آقای صدر می گفتند که او ملحد است و درست نیست برای یک حرکت اسلامی، عکس و شعار او را مطرح کنید. در سال ۱۳۹۱ قمری که آقای آیت الله خونی به لندن رفتند، آقای صدر نزد امام رفتند و می خواستند که یک عملیات شهادت طلبانه انجام بدهند و گفتند من به این موضوع اقدام نمی کنم



آقای صدر گفتند امام وقتی در نجف بودند، یک کلمه حرف که می‌زدند، از طریق شبکه نمایندگان و مریدانشان تا اقصی نقاط ایران می‌رسید و اگر دستوری می‌دادند، در همه ایران به سرعت پخش می‌شد و این یکی از علل پیروزی انقلاب اسلامی است، اما متأسفانه ما در نجف اگر حرفی می‌زنیم تا ابو صخیر هم نمی‌رسد، چه رسد به باقی نقاط عراق. (ابو صخیر نقطه‌ای بسیار نزدیک به نجف است.)

موضوع آقای صدر در مورد جریانات روشنفکری و نوگرایی ایران چه بود؟

موضوع ایشان در مورد شهید مطهری این گونه بود که آثار ایشان و علامه طباطبایی را می‌خواندند و با علاقه دنبال می‌کردند. کتابهای دکتر شریعتی را هم مطالعه می‌کردند. ایشان اعتقاد بسیار عمیقی به علامه طباطبایی داشتند و این موضوع از نامه‌هایی که ایشان در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ میلادی نوشته‌اند هویداست. این دوره‌ای است که «فلسفتان» را چاپ کرده بودند و نامه‌ای می‌فرستند برای آقای سید هادی خسروشاهی و از ایشان می‌خواهند که یک نسخه از این کتاب را به آقای طباطبایی برسانند و نظر ایشان را بخواهند و بسیار به ایشان اظهار علاقه می‌کنند. نکته دیگری هم هست. آقای صدر جلسه تفسیر قرآن را شروع کردند و بعد از چهارده جلسه، همزمان با دوران اول انقلاب اسلامی دستگیر شدند. ایشان به شاگردانشان می‌گفتند که من می‌بینم که درس قرآن در حوزه نجف، رونق ندارد، رنگ ندارد و خیلی ضعیف است. من متقدمم که باید در حوزه نجف یک جنبش قرآنی را شروع کنیم. باید درسهای قرآنی را برپا کنیم.

یکی از دانشمندان فرانسوی به نام فرانسیس بوکای در سال ۱۹۷۶ درباره تورات، انجیل و قرآن کتابی نوشته و در آن، تناقضاتی را که در تورات و انجیل با امور علمی وجود دارند، مطالبی آورده و به این نتیجه رسیده بود که امور علمی با آیات قرآن کریم تناقض ندارند و بسیاری از حقایق در قرآن وجود دارند که بنا بر تحقیقات او با حقایق علمی و کشفیات بشر، تناقض و تعارض ندارند، در حالی که تورات و انجیل این گونه نیستند. او از آقای صدر پرسیده بود که آیا شما در حوزه نجف یک مرجع علمی در قرآن دارید که من این نتایج را برای او بفرستم تا تأیید کند؟ آقای صدر اظهار تأسف می‌کرد که ما چنین شخصیتی نداریم که در زمینه علوم قرآنی تخصص داشته باشد و بتواند به این دانشمندان جواب بدهد و می‌گفتند که اگر علامه طباطبایی الان به حوزه نجف بیایند و درس تفسیر بدهند، من خود، شاگردشان می‌شوم. این نشان می‌دهد که چه اعتقاد عمیقی به علامه طباطبایی داشتند. در مورد شهید مطهری، این را می‌توانم بگویم که به کتابهای ایشان علاقه بسیار داشتند و آنها را مطالعه می‌کردند. با شنیدن خبر شهادت آقای مطهری، شهید صدر فوق العاده ناراحت شدند و برایشان بسیار جای ابهام و سؤال بود که چگونه چنین شخصیت علمی و ارزشمندی بدون محافظ تردد می‌کرده و چه طور مراقبت کافی از شخصیت علمی «شماره اول» ایران نشده است که این طرز از دست برود.

شاگردان آقای صدر که در ایران بودند، از ایشان خواستند که در این مورد فتوایی بدهند. آقای صدر به شاگردانشان گفتند من اگر بخواهم فتوا بدهم، باید ذکر کنم که بر چه اساسی فتوا داده‌ام و شما باید نصوصی موقتی را برای من بفرستید تا من بینم که واقعا مشکلی دارد یا نه و بر اساس این نصوص نظر بدهم یا ندهم. شاگردان ایشان نصوص نفرستادند و فقط دائم می‌نوشتند که فتوا بدهید. آقای صدر به یکی از شاگردانشان نامه‌ای می‌نویسند که من بسیار اصرار کردم که شما نصوص را بفرستید تا من تگاهی واقعی داشته باشم، در حالی که شما فقط انتقاد کردید و ننوشتید که مثال در فلان کتاب دکتر شریعتی، در فلان قسمت، چه نقدی دارید تا من بتوانم بر اساس آن نظر بدهم. من از شما توقع داشتم که با دقت این کار را بکنید و شما فقط کلی باقی کردید. بعد که دیدند شاگردانشان تمایل ندارند با این شیوه دقیق، تحقیق کنند و پاسخ بگیرند، گفتند، «من می‌بینم که در مطالب دکتر شریعتی، مطالب مخالف با اصول و مبانی اسلامی هست، ولی متأسفانه آخوندهای ما در حوزه، دارند با ابزارهای دوران علامه مجلسی با آقای شریعتی مبارزه

مگر اینکه تأیید امام را بگیریم. خود آقای صدر، مرجع تقلید بودند، ولی این را نزد امام مطرح کردند. امام گفتند من نمی‌دانم. آقای صدر از این جواب چنین نتیجه گرفتند که شاید امام صلاح نمی‌دانند که آقای صدر به حرم مطهر برود و چنین اقدامی کند. آقای صدر با اینکه مرجع بودند؛ به امام رجوع می‌کردند.

من شاید نتوانم چیز زیادی از رابطه آنها نقل کنم، ولی می‌دانم که آقای صدر نگاه خاصی به امام داشتند. شیخ علی آل اسحاق نقل می‌کند که بعد از شروع امام به درس ولایت فقیه شهید صدر به آقای خونی فرمودند: ان السید الخمینی اوعی المراجع، چون دارند این مباحث را مطرح می‌کنند، و آقای خونی ناراحت شدند از حرف آقای صدر. امام هم بسیار به ایشان علاقمند بودند با اینکه این علاقه‌مندی از هر دو طرف در مراحل اولیه خیلی ظاهر نمی‌شد، به خاطر بعضی حساسیتها که بین اطرافیان هر دو وجود داشت. در رمضان سال ۱۹۷۸ میلادی، چند روز قبل از مفقود شدن امام موسی صدر، ایشان به شهید صدر زنگ می‌زدند و از ایشان می‌خواهند که نسبت به حضرت امام یک تأیید علنی تر نشان دهند. آقای صدر تردید داشتند و می‌گفتند که می‌خواهم این کار را بکنم، ولی شرایط چندان مساعد نیست. مدتی که گذشت، ایشان همین تردید را هم کنار گذاشتند و وقتی امام به پاریس رفتند، آقای صدر نامه‌ای خطاب به مردم ایران نوشتند و آنها را به حمایت از امام دعوت کردند که نامه بسیار جالب و معروفی بود. در آن زمان، آقای سید محمد غروی می‌خواستند به پاریس نزد امام بروند و زنگ زدند به آقای صدر. آقای صدر گفتند از امام بپرسید که انقلاب ایران به چه چیزهایی نیاز دارد که من فراهم کنم، چون می‌دانم در این اوقات، فشار امور سیاسی، بسیار زیاد است و امام وقت ندارند وارد برخی پژوهشهای فقهی یا حقوقی و مسائلی از این دست بشوند و این حداقل کمکی است که من می‌توانم بکنم. آقای صدر قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، اعلام حمایت می‌کنند و همین نشان می‌دهد که ایشان بسیار به این انقلاب، علاقه و امید داشتند.

بعد از پیروزی انقلاب موضعگیریهای ایشان به چه نحو بود؟
از واکنش آقای صدر در لحظات اولیه پیروزی انقلاب، داستان جالبی نقل می‌شود. آقای صدر داشتند می‌رفتند درس بدهند که یکی از طلاب آمد و به ایشان خبر داد که پادگان عشرت‌آباد تهران و رژیم شاه سقوط کرد. آقای صدر بسیار از شنیدن این خبر اظهار شادمانی کردند و به محض اینکه وارد کلاس درس شدند، با نهایت خوشحالی اعلام کردند که الان به من خبر دادند که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد و حضرت امام خمینی، «آمال الانبیاء»، یعنی امیدهای پیامبران را محقق کردند و توانستند یک حکومت اسلامی را برپا کنند. من هم به میمنت این پیروزی، برای سه روز درس را تعطیل اعلام می‌کنم. دو سه روز بعد، آقای صدر به دیدار شیخ عبدالحلیم زهری که بیمار بود و برای درس نمی‌آمد، رفتند و حرف جالبی زدند. در آنجا درباره علل پیروزی انقلاب اسلامی در ایران از ایشان سؤال شد.



۱۳۳۷. نجف امام خمینی در حال عبور از شرفه شارع الرسول.



مرحوم آیت الله العظمی سید محسن حکیم.



مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی.



آقای صدر داشتند می‌رفتند درس بدهند که یکی از طلاب آمد و به ایشان خبر داد که پادگان عشرت‌آباد تهران و رژیم شاه سقوط کرد. آقای صدر بسیار از شنیدن این خبر اظهار شادمانی کردند و به محض اینکه وارد کلاس درس شدند، با نهایت خوشحالی اعلام کردند که الان به من خبر دادند که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد و حضرت امام خمینی، «آمال الانبیاء»، یعنی امیدهای پیامبران را محقق کردند.



ایجاد انقلاب اسلامی در ایران است و تازه در ایران با وجود این زمینه مناسب، پانزده سالی طول کشید تا انقلاب به ثمر برسد.

عوامل بسیاری بودند که اقدامات شهید صدر را تسریع کردند. یکی حزب بعث بود. من نمی‌خواهم بگویم که شاه آدم مهریانی بود، ولی به هر حال او به یک امری مقید بود، حداقل اینکه ظاهر را حفظ می‌کرد، اما حزب بعث هیچ نوع مانعی را بر سر راه خود احساس نمی‌کرد. آقای صدر اگر سر کار می‌ماند که هیچ، ولی اگر حتی از عراق اخراج هم می‌شد، وضعیت بهتر بود، اما حزب بعث از این نوع قیدها نداشت که ایشان را تبعید کند. عامل دوم موضعگیری حوزه علمیه نجف نسبت به امور سیاسی بود. موضعگیری حوزه قم نسبت به این مسئله، بسیار بهتر بود.

چون در حوزه قم افراد روشن‌بین‌تری حضور داشتند. بله، همین‌طور است. درست است که امام مخالفین داشتند، ولی اغلب طلاب با امام همراه بودند. حتی مخالفین امام هم تا جایی با امام می‌آمدند و از آنجا به بعد مخالفت می‌کردند، ولی آقای صدر به هیچ وجه چنین موقعیتی نداشتند و حتی بعضی از اطرافیان آقایان که اسم نمی‌برم، خودشان از بعثت‌ها خواستند که آقای صدر را اعدام کنند و خود آن آقایان هم به این قضیه اعتراضی نکردند. این نشان می‌دهد که آقای صدر در جای دیگری غیر از حوزه باید دنبال حمایت می‌بودند. اولین بار بعثت در سال ۱۹۶۲ و بعد هم در سال ۱۹۶۸ به سراغ آقای صدر آمدند. همان بار اول، آقای صدر گفتند من یقین دارم که اینها رهایم نمی‌کنند تا مرا بکشند. از آن موقع ایشان یقین داشتند که به



شهادت می‌رسند. عوامل تسریع شهادت آقای صدر، خود بعثت‌ها بودند که بعد از انقلاب اسلامی ایران بسیار نسبت به حرکات اسلامی حساس تر شدند و می‌ترسیدند که انقلاب اسلامی در عراق ایجاد شود و مطمئن بودند که در چنین وضعیتی، رهبر انقلاب، آقای صدر خواهند بود. موضعگیری آقای صدر نسبت به امام، معلوم بود و بعثت‌ها می‌ترسیدند که عراق با ایران، یکی شود و اتحاد این دو کشور، کشورهای عربی و انگلیس و آمریکا را تهدید می‌کرد. بعثت‌ها نقل می‌کنند که سازمان اطلاعات انگلیس هم در شهادت آقای صدر نقش مستقیم داشت که البته من در تحقیقاتم نتوانستم سند محکمی برای این حرف پیدا کنم ولی به هر حال این بعید نیست، بلکه خیلی طبیعی است، چون آنها می‌ترسیدند از سه گوشه این مثلث: امام خمینی در ایران، محمد باقر صدر در عراق، موسی صدر در لبنان، لذا دومی را اعدام کردند، و سومی را مخفی کردند. در مجموع، بعثت‌ها از ایجاد انقلاب اسلامی در عراق وحشت داشتند و لذا رفتارشان، با افرادی که به جنبش

درباره علل پیروزی انقلاب اسلامی در ایران از ایشان سؤال شد. آقای صدر گفتند امام وقتی در نجف بودند، یک کلمه حرف که می‌زدند، از طریق شبکه نمایندگان و مریدانشان تا اقصی نقاط ایران می‌رسید و اگر دستوری می‌دادند، در همه ایران به سرعت پخش می‌شد و این یکی از علل پیروزی انقلاب اسلامی است، اما متأسفانه ما در نجف اگر حرفی می‌زیمیم تا ابوالخیر هم نمی‌رسد، چه رسد به باقی نقاط عراق. (ابوالخیر نقطه‌ای بسیار نزدیک به نجف است.)

با شتاب، درصدد شبیه‌سازی جریانات داخل عراق با ایران افتادند. برخی نیز اعتقاد دارند که فشارهای حزب بعث عراق موجب شدند که ایشان ناخواسته، مجبور به این کار بشوند، در حالی که اگر شرایط، عادی بود، قطعاً موقع مناسب‌تری را انتخاب می‌کردند. شما به عنوان کسی که در زندگی شهید صدر، مطالعات و تحقیقات مبسوطی کرده‌اید، در این مورد چه نظری دارید؟

من بر اساس بسیاری از مدارک، نظر دوم را تأیید می‌کنم. مرحوم سید ذیشان حیدر جوادی - یکی از شاگردان شهید صدر از ایشان نقل می‌کنند که آنها می‌گفتند که ما میتوانیم در حال حاضر در عراق انقلابی شبیه انقلاب ایران درست کنیم اینها اشتباه می‌کنند، شهید صدر این حرف‌ها را ظهر روز ۱۶ رجب ۱۳۹۹ هجری زدند، یعنی یک روز قبل از دستگیری ایشان و بعد از تظاهراتی که رخ داد. البته آنها می‌گفتند که نظر اول را دارند، تقصیری ندارند، چون کسی از دور بر وقایع نظر می‌کند، همین تلقی را خواهد داشت، ولی قبلاً هم عرض کردم که آقای صدر می‌گفتند حضرت امام خمینی در عراق تا دورترین نقاط ایران را



تحت کنترل دارند و حرف‌هایشان را تا آنجا می‌رسانند، ولی ما نمی‌توانیم تا ابوالخیر، مطلب خود را برسانیم، معنی این است که آقای صدر محال است که معتقد بوده باشند که ما می‌توانیم فی‌البداهه در عراق انقلاب اسلامی درست کنیم، مخصوصاً که ایشان می‌گفتند که وضعیت عراق از نظر سیاسی از وضعیت ایران بدتر است، چون در عراق مسئله شیعه و سنی به شدت مطرح است، ولی در ایران به هر حال شیعه تسلط کلی دارد، لذا در عراق برخوردها خیلی حساس‌ترند. من یقین دارم که آقای صدر معتقد بودند ایجاد انقلاب اسلامی در عراق، بسیار سخت‌تر از

می‌کنند، در حالی که اگر اینها با این ابزارها به جنگ او بروند، حتماً دکتر شرعی پیروز می‌شود. منظور آن ابزار «تکفیر» است؟

نه، منظور استفاده از ابزارهای قدیمی بود. ایشان می‌گفتند هر چند حرف‌های دکتر شرعی مخالف احکام اسلام است، ولی حداقل می‌تواند با جوانها صحبت کند. بر خلاف آقایان حوزه که این توان را ندارند. آقای صدر در بعضی از نامه‌هایشان اشارات جالبی هم داشتند. می‌دانید که آقای شرعی نقدی نوشته بر کتاب «بحث حول الولایه» شهید صدر و در یکی از نامه‌هایش به علی حجتی کرمانی که در کتاب مخاطب‌های آشنای دکتر شرعی هم چاپ شده، این نقد را آورده است. البته این نقد بعداً به صورت مستقل و گمان می‌کنم مقارن با فوت دکتر شرعی، چاپ شد. یک نسخه از نامه به آقای حجتی کرمانی را برای آقای صدر فرستاده بودند. آقای صدر مثل علامه طباطبایی گفتند، «فقط با زبان علم و منطق با ایشان مبارزه کنید.» و جوابشان را به ایران و برای شاگردانشان فرستادند که همراه با نقد دکتر شرعی چاپ کنند و می‌گفتند که ما فقط با زبان علم و منطق باید آرا و آثار دکتر شرعی را نقد و با آنها مبارزه کنیم. من خیلی سعی کردم این نامه را پیدا کنم، ولی کسانی که مخاطب این نامه بودند، به کلی منکر شدند و گفتند که آقای صدر چنین چیزی ننوشتند، در حالی که آقای صدر صراحتاً نوشته و گفته بودند که من چنین پاسخی را نوشته‌ام و برای فلاتی فرستاده‌ام و آقای نعمانی هم تأکید می‌کنند که آقای صدر املا کرده و آقای نعمانی چون خطشان خوانا تر بوده، نوشته و آن را به ایران فرستاده‌اند که الان نمی‌دانم کجاست. آقای صدر در یکی از نامه‌هایی که به شاگردانشان نوشته بودند که نصوص دکتر شرعی را بفرستند، می‌گویند، که دکتر شرعی انحراف دارد، ایشان در جواب می‌نویسند دکتر شرعی این مطالب را تحت تأثیر ماتریالیسم دیالکتیک نوشته است و سعی می‌کند مفاهیم اسلامی را بر قامت این مکتب بپوشاند و این، بسیار کار خطرناکی است و من در نامه‌ای که در نقد آثار ایشان نوشته‌ام، این را آورده‌ام. اما در مورد مطالبی که درباره حضرت علی (ع) می‌نویسد، من تناقضی با احکام و مبانی اسلامی پیدا نکردم. من دیدم که دیدگاه دکتر شرعی درباره صحابه حضرت رسول (ص) اشتباه است، اما نسبت به حضرت علی (ع) چنین تناقضی نیست. «سپس به شاگردانشان می‌نویسند، «چگونه از



من توقع دارم علیه دکتر شرعی موضعگیری کنم، در حالی که حوزه، مرا به نسنن متهم می‌کند، حال آنکه تشیع مثل خون، در رگهای من جاری است. « بعد از درگذشت دکتر شرعی، تقریباً این بحث‌ها متوقف شدند. برخی معتقدند که شهید صدر پس از پیروزی انقلاب اسلامی،



اسلامی گرایش داشتند و به ویژه با خود آقای صدر، بسیار شدیدتر از قبل شد.
بعد از گذشت ۲۷ سال از شهادت آقای صدر و سقوط صدام و دسترسی به برخی از مدارک، نحوه شهادت ایشان را چگونه می بینید؟ به چه شکل به شهادت رسیدند. در آن زمان گفته می شد که صدام، شخصاً ایشان را به شهادت رسانده است. خیر، یقین نیست. بعضیها می گفتند خود صدام، بعضیها می گفتند حضور داشت، ولی خودش این کار را نکرد.

پرونده ایشان در مخابرات عراق چه شد؟

طبق آنچه شنیدم قسمت مهم و حساس آن را آمریکاییها بردند. در این مسئله که آمریکا و انگلیس در کشتن آقای صدر نقش داشتند، شکی نیست و لذا دستور دادند که بخش مربوط به اتهام خودشان را ببرند. آنچه که مانده است، اهمیتی ندارد ولی دانم دست چه کسی است. مسائل شخصی است که می گویند منتشر خواهد شد. ولی شنیده ام که از اعدام آقای صدر فیلم ویدئویی است.

چقدر واقعیت دارد؟

نمی دانم. ولی اخبار دقیق و صحیح را درباره روش اعدامشان می شود از عباس بلاش که در سال ۸۰ آقای صدر را دفن کرده و همچنین از آقای کامل عمیدی که در سال ۹۴ و ۹۷ ایشان را در محل دیگری دفن کرد، به دست آورد. از گفته های این اشخاص معلوم می شود که بالای چشم چپ آقای صدر سوراخ

می توانستند معاویه را به عنوان نماینده خود نصب و بعد از چند روز عزل کنند و در این فاصله هم، مردم، خلافت امیر را قبول می کردند و امیرالمؤمنین می توانستند به عنوان خلیفه، او را عزل کنند، ولی حضرت امیر قبول نکردند، چون این کار حداقل مشروعیت را به معاویه می داد و دست کم یک درصد، او را موجه جلوه می داد. حضرت امیر یک جنگ طولانی را شروع کردند که این یک درصد مشروعیت را به او ندهند. این عدم قبول آقای صدر، مرا به یاد این حکایت تاریخی انداخت. ایشان حتی نمی خواستند همین یک درصد مشروعیت را هم به صدام بدهند. ایشان در همین حد هم نمی خواست با بعضیها صلح داشته باشد و مسالمت کند و خود شهید صدر یکی از مصداق این نظریه بوده است.

سوال آخر ما درباره این تحقیق و تألیف بسیار مبسوط شما درباره شهید آیت الله محمد باقر صدر است. این کامل ترین مجموعه ای است که درباره حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تمامی ابعاد زندگی شهید صدر نوشته شده و همین نشان می دهد که چگونه عشق و ایمان به یک فرد و یک مکتب، در یک فرد این توانایی را به وجود می آورد که با امکانات بسیار محدود، قادر به خلق اثری باشد که صدها مؤسسه و سمینار نبوده اند. چه شد که شما به فکر این کار افتادید، چه قدر زمان برد، یا چه مشکلاتی روبرو شدید و آیا در حال حاضر تصمیم دارید آن را به فارسی ترجمه کنید؟



داستان آشنائی من با افکار شهید صدر جالب است. در سال ۱۹۹۰ میلادی در لبنان بودم و سیزده سال بیشتر نداشتیم. شبی بود و با جمعی از رفقا صحبت می کردیم. یکی از آنها نسبت به فتاوایی که درباره موسیقی صادر شده بودند، اعتراض داشت و می گفت اصلاً معلوم نیست که ما چگونه می توانیم به آنها عمل

پیر از اینه ای بوده که مشخص است که گلوله نیست بلکه با مته سوراخ شده است. آقای نعمانی می گویند که ایشان را با مته کشته اند نه با گلوله. بلاش می گوید که نیمی از ریش ایشان هم سوخته بود و در بدنشان هم جراحتهای زیادی وجود داشت. درباره سیده بنت الهدی قطعی است ظاهراً که به با اسید بدنشان را از بین برده اند، چون تشنان وجود نداشته است و مساله دفنشان با شهید صدر قطعاً اشتباه است.

در خاتمه چه صحبتی را لازم می دانید اضافه کنید؟

چند روز مانده به شهادت آقای صدر، صدام حسینی به ایشان پیشنهاداتی می دهد که اگر قبول کنند، آزاد خواهند شد. اول فتوا بدهند که اهتمام به حزب الله، حرام و اهتمام به حزب شده اند و مصاحبه ای با یک روزنامه عراقی یا خارجی ترتیب داده شود و ایشان درباره یک سری مسائل فقهی که خود ایشان تعیین می کنند و هر جوابی که می خواهند بدهند و اشکالی ندارد. آقای صدر قبول نکردند و اینها شروع کردند به حذف بعضی از شروط. شرط ۱ و ۲ را حذف کردند و فقط ماند شرط مصاحبه و تأیید مسائلی که سیاسی هم نبودند. حتی اطرافیان آقای صدر هم به ایشان گفتند که این شرط چندان مهم نیست. شما می توانید آزاد شوید و بعد از مدتی که شرایط مناسب شد؛ فعالیت های خود را شروع کنید. یادم آمد که شهید صدر در سخنرانیهایشان درباره شهادت حضرت امیر یک نظریه ای درباره صلح با معاویه مطرح می کنند در تاریخ، حضرت امیر (ع)

کنیم و بسیار مهم هستند و مکلف نمی توانم بفرمدم که بالآخر حرام است یا حلال. پدرم جمله ای گفتند که برای من بسیار جالب بود و در ذهنم ماند. ایشان گفتند، «اگر سید محمدباقر صدر زنده بود، این مسئله را به بهترین وجه بررسی و حل می کرد.» موضوع برایم بسیار جالب بود و در ذهنم ماند. شما می دانید که در حوزه عربی قم، کتابهای آقای صدر مطرح هستند. من در سال ۱۹۹۸ که به ایران آمدم، با علاقه شروع به خواندن کتابهای ایشان کردم و بعد هم در اثر روحانی که دیدم، هر چه را که درباره این شهید بزرگوار به دستم آمد، مطالعه و پیگیری و مستمر، مدارک مربوط به زندگی ایشان در ابعاد مختلف کتابی و سندی نبود که دستم به آن برسد و جمع نکنم. بعد از سقوط صدام به طور اتفاقی مطلع شدم که جناب سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله ایدیه الهی از تلویزیون المنار خواسته اند که درباره شهید صدر فیلمی درست کند و از این شخصیت تکریم شود. من با تلویزیون المنار تماس گرفتم و گفتم که در این زمینه انگیزه دارم و اطلاعات و اسنادی هم در اختیار من هست. این اتفاق در سال ۲۰۰۳ پیش آمد و من اسناد و مدارک و اطلاعاتم را در اختیار آنها گذاشتم. در سال ۲۰۰۵ فیلم ساخته شد و در طی یک ماه این فیلم را درست کردند. بعد از کنگره آقای صدر در سال ۲۰۰۱ این مسئله فیلم پیش آمد. من در فاصله ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ پیش آقای اشکوری هم رفتم که البته از طرح من استقبال نشد. بعد متوجه شدند که قضیه برای من جدی است و استقبال کردند و کلید کنگره را به من دادند. خیلی از اسناد را آنها داشتند، ولی بقیه اسناد را من خودم در طی سالها و مسافرت های متعدد که در ایران و لبنان انجام داده بودم، گردآوری کردم. نمی شد که به جمله ای و سطرایی از ایشان برسم و یادداشت نکنم. دیدم نوشتن تاریخ آقای صدر مفید است، ولی اگر به صورت روزشمار بنویسم مفیدتر خواهد بود، لذا شروع به نوشتن تاریخ زندگی آقای صدر از لحظه ولادت تا شهادت به صورت روزشمار کردم و دیدم که اگر بخواهم از حوزه نجف و حوزه قم و جنبش اسلامی صحبت نکنم، زندگی شهید صدر و نقش ایشان در دوران خودشان بی معنای می شود و دیدم ولو به طور مختصر هم که شده باید درباره این موضوعات هم صحبت کنم تا نقش شهید صدر روشن تر شود، لذا از بسیاری از منابع استفاده کردم که شامل حدود ۱۱۰۰ منبع به زبان عربی، فارسی، انگلیسی و فرانسه و ۶۰۰ سند می شود که اغلبشان خطی و درباره آقای صدر هستند و بیشترشان هم برای نخستین بار چاپ می شوند. حاصل کار، کتابی فشرده و پنج جلدی شد. اصل کتاب هشت جلد بود، منتهی من چون کسی را پیدا نکردم که آن را چاپ کند، ناچار شدم آن را فشرده کنم، و برنامه ای برای ترجمه آن ندارم؟

تمایل دارم، ولی معتقدم خیلی سنگین است. مگر برای محققان، ولی برای اقتضای عمومی حتی برای خواننده عربی هم قصد دارم آن را تلخیص کنم، چون باورقیهای فوق العاده مفصلی دارد. قصد دارم آنها را حذف کنم که خواننده عادی، یک مجملی از شخصیت و زندگی شهید صدر در اختیار داشته باشد و اگر موضوعات و مباحث و اسناد مفصل تری خواست، به پنج جلدی مراجعه کند. اگر وقت پیدا کنم آن را برای خواننده عربی و فارسی تهیه خواهم کرد. البته اگر کسی حوصله و علاقه ترجمه این پنج جلد را هم داشته باشد، بد نیست. شیوه کتاب به صورت روزشمار است و نظر نویسنده به هیچ وجه مطرح نیست، مگر نظر تاریخی در صحت و سقم سندی و مطبوعی، ولی مطلقاً قضاوت و ارزیابی نکرده ام.

در حال حاضر دارم می بینم اگر بتوانم کتابی را با همین روش درباره زندگی حضرت امام خمینی به زبان عربی بنویسم، یک سری موانعی وجود دارند، اگر برطرف شوند، شاید اقدام کنم، چون به نظر می آید که خیلی مهم و مفید است، و فکر می کنم حتی به زبان فارسی کتابی به صورت روز شمار بدون ارزیابی نویسنده وجودی ندارد، امیدوارم فرصتی برای نوشتن همچنین کتابی داشته باشم

ایشان اعتقاد بسیار عمیقی به علامه طباطبایی داشتند و این موضوع از نامه هایی که ایشان در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ میلادی نوشته اند هویداست. این دوره ای است که «فلسفتنا» را چاپ کرده بودند و نامه ای می فرستند برای آقای سید هادی خسروشاهی و از ایشان می خواهند که یک نسخه از این کتاب را به آقای طباطبایی برسانند و نظر ایشان را بخواهند و بسیار به ایشان اظهار علاقه می کنند.

